

## هنر کتاب نخواندن\*

بهاء‌الدین خرمشاهی

از قول ابوالفضل بیهقی نقل کرده‌اند که هیچ کتابی نیست که به یک بار خواندن نیارزد، یا هر کتابی به یک بار خواندن می‌ارزد.

حال آنکه این قول از مشهورات بی‌اساس است، همه ما به تجربه دریافته‌ایم که بسیاری کتابها به یک بار خواندن نمی‌ارزد، حتی بسیاری کتابهاست که ارزش ورق زدن جدی هم ندارد. و بر هکس بعضی کتابهاست که مادام العمر می‌توان و می‌بایدشان خواند (برای ما مثل قرآن کریم، احادیث نبوی، بسیاری ادعیه، مثنوی معنوی، دیوان حافظ و سعدی و نظایر آنها). طراوت این کتابها با تکرار خواندن، اگر افزوده نشود، کاسته نمی‌شود.

امروزه با پدیده‌ای که کارشناسان کتاب و کتابداران «انفجار مطبوعات» اصطلاح کرده‌اند، مواجهیم. با تولید انبوه کتاب، که نه فقط خواندن بلکه خرید کتاب را هم دشوار کرده است. فراوانی و تولید انفجارگونه کتاب از یک سو برای کتابدوستان و کتاب بازان و شیدایان کتاب خوشایند است، و از سوی دیگر باعث تشویش خاطر آنان است که نمی‌دانند تکلیفشان با اینهمه کتاب چیست، و هنوز کتابهای پار و پیرار را نخوانده باید کتابهای جدیدتر را هم بخوانند. شک نیست

---

\* نشر دانش، مرداد و شهریور ۱۳۶۲، صص ۳۰-۲۶.

که در این ترافیک شدید، به آسانی و بدون برنامه و نقشه و تدابیر لازم نمی‌توان راهی به دهی برد.

باری داشتیم بر خلاف سخن بیهقی می‌گفتیم که کمتر کتابی است که به یک بار خواندن بیارزد. مراد این است که همه کتابها را همگان می‌خوانند، نه اینکه کسی یا کسانی بخواهند یا بتوانند فی‌المثل همه کتابهای منتشره یک سال را بخوانند. خوشبختانه تفاوت بینشها و نگرشها و سلیقه‌ها و تخصصها به فریاد کتابخوانان می‌آید و انتخاب اولیه را انجام می‌دهد. به طوری که یک عده فقط کتاب علمی، غالباً در یک رشته، می‌خوانند و یک عده در تمام عمرشان از کنار چنین کتابهایی نمی‌گذرند.

یک شانس دیگر هم که ما آورده‌ایم این است که در قیاس با کشورهای پیشرفته، سطح تولید کتاب در ایران چندان بالا نیست. اگر تعداد عناوین منتشره سالانه در ایران در حدود ۱۵۰۰ باشد، کسی که یک بیستم این میزان را (بخرد و) بخواند کتابخوان فعالی است. می‌شود هفتاد و پنج عنوان یعنی تقریباً هر پنج روزی یک کتاب، اما یک انگلیسی یا فرانسوی اگر بخواهد یک بیستم انتشارات سالانه کشورش را (که تقریباً بالغ بر ۴۰ هزار عنوان در سال است) بخواند باید سالی ۲۰۰۰ عنوان کتاب بخواند یعنی هفته‌ای چهل کتاب که امکان عملی ندارد.

باری بیشتر کتابخوانان طبق همان محدودیتی که ذوق و سلیقه و تخصص ایجاد می‌کند به بیش از یکی دو زمینه علاقه ندارند. مثلاً تاریخ، یا جغرافیا، یا ادبیات، یا علم — و درست تر بگوییم یکی از علوم و فنون — یا فلسفه و دین، یا یکی از هنرها و نظایر آن و حتی در کشورهایی چون فرانسه و انگلیس که مثال زدیم سالانه بیش از ۲۰۰ کتاب در زمینه خاص مورد علاقه یک فرد بیرون

نمی‌آید. شانس دیگری که کتابخوانها در برابر انفجار مطبوعات آورده‌اند این است که بودجه و سایر امکانات خرید همه کتابهای دلخواه خود را هم ندارند و غالباً در تنگنای زندگی آپارتمان نشینی (و عوارض ناشی از پدیده مشابه که انفجار جمعیت نام دارد) امروزه کمتر می‌توانند کتابخانه‌یی در و پیکر بلند بالایی برای خود تشکیل دهند، مگر اینکه نخبه‌گرا و انتخابگر باشند و به یکی دو زمینه اکتفا کنند و در آن یکی دو زمینه هم کتابهای اساسی را نگه دارند. و هول و حرص بیش از حد و بی‌قاعده نزنند.

اما کتابخانه‌های ملی و عمومی هم در ایران به اندازه اروپا فعال و وارد زندگی و پاسنگوی نیاز کتابخوانها نیستند و فقط عده اندک شماری از محققان را به خود جلب می‌کنند. کتابخانه‌های عمومی بیشتر استراحتگاه و پناهگاه از سرما یا گرما هستند، و کمتر کتابخوان حرفه‌ای می‌پرورند یا کتابخوان حرفه‌ای را راضی نگه می‌دارند. در ایران فقط کتابخانه‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان کارایی و پاسنگویی کافی دارند.

هیچ معیار عینی برای اینکه به ما بگوید چه باید بخوانیم وجود ندارد والحمدالله خوانندگان در محدوده کتابهای موجود (در بازار یا در کتابخانه شخصی خود یا کتابخانه‌های عمومی) احساس آزادی می‌کنند، چندانکه گاه از شدت آزادی سردرگم و ندانمکار می‌شوند. ولی عواملی برای رفع این سردرگمی وجود دارد. از جمله توصیه‌ها و اظهار نظرهای دوستان و آشنایان و نقد و نظرهای شفاهی و کتبی درباره کتابها. تکلیف تعدادی از کتابهای اساسی را هم که به آنها کلاسیک می‌گویند، تاریخ، یعنی تاریخ ادبیات یا تاریخ هر علم و فنی تعیین کرده است. یعنی فی‌المثل دانشجوی ادبیات فارسی، اگر هم یه سائقه ذوق خویش

شاهنامه فردوسی، یا تاریخ بیهقی یا کلیله و دمنه نخواند، به تشویق یا تکلیف رشته تحقیقی یا تحصیلی خود ناگزیر از خواندن چنین کلاسیکهایی است. اما خریدن یا خواندن هر آنچه هم که در رشته تخصصی یا مورد علاقه یک شخص منتشر می‌گردد، و پا به پا انتشارات تازه پیش رفتن هم روشی افراطی است؛ و تفریطش که همانا افتادن از آن سوی این بام است این است که فی‌المثل کسی که خورشیدشناس است، از تحقیقات چند ساله اخیر (آن هم نه فقط به یک زبان) در این زمینه بی‌اطلاع باشد. در علم و تکنولوژی یک پژوهشگر علاقمند ناگزیر است از آخرین یافته‌ها و اخبار و اطلاعات و اظهارنظرها باخبر باشد. در ادبیات و هنر و فلسفه و دین — که چنین پیشرفت و تحول نو به نوبه مطرح نیست — این همپای روز پیش رفتن، یا امروزین بودن (به تعبیر دیگر روزآمد = up to date بودن) چندان ضرورت ندارد. کسی که ذوق فلسفی دارد، بجای آنکه آخرین آثار ویتگنشتاین یا آثاری را که درباره اوست، یا آثار شاگردان او و فلاسفه بعد از او را در حال حیات اند، بخواند، می‌تواند همچنان مکالمه‌های افلاطون را بخواند یا بازخوانی و بازاندیشی کند.

البته هشیاری و حساسیت نسبت به آثار منتشره در یک زمینه، و شم کتابشناسی داشتن، برای هر خواننده‌ای اعم از محقق و متفکر مفید است. در زمینه‌های تحقیقی و علمی — فنی کنترل داده‌های کتابشناختی و قرار دادن آخرین اطلاعات جزئی و تفصیلی در اختیار پژوهندگان، جزو نخستین وظایف کتابخانه‌های تخصصی و مراکز اسناد و مدارک علمی است. در این زمینه‌ها، محقق که فی‌المثل درباره کاربرد لیزر در جراحی چشم کار می‌کند، لازم است که از آخرین مقاله‌هایی که در این زمینه یا نزدیک به این زمینه در سمینارها —

خواننده شده یا در مجلات منتشر می‌شود، نیز از چکیده‌ها و رساله‌های تحقیقی و تزه‌های دانشگاهی باخبر باشد، تا چه رسد به کتاب.

باری حداقل اقدام لازم که برای اطلاع از انتشارات جدید می‌توان کرد، یکی تماشای ویتترین و قفسه‌های کتابفروشی‌هاست، که کاری خوشایند است ولی غالباً وقت فارغ و دل خوش می‌خواهد و همه کس امکان گشت و گذار در همه کتابفروشی‌ها و تماشای همه قفسه‌ها و ویتترین‌ها را ندارد. مطالعه لیست کتابهای منتشره جدید (نظیر آنچه در نشر دانش در می‌آید و کما بیش نیمی از انتشارات جدید را منعکس می‌کند) شق بهتری است. فهرستهای فصلی یا سالانه یعنی کتابشناسی ملی ایران هم که در حال حاضر هنوز «روزآمد» نیست و به زودی فعال خواهد شد نیز قاعدتاً این کار را در حد کاملتری انجام می‌دهد. لطف این فهرستها این است که موضوعی است و می‌توان مستقیماً به سراغ زمینه مورد علاقه رفت. یا به جبران نخواندن کتابهای زمینه‌های دیگر می‌توان نگاهی به اسامی و عناوین آن زمینه‌ها انداخت.

شاید این سوالها برای کسانی مطرح باشد که بپرسند چقدر و چگونه باید کتاب خواند. پاسخ چقدر و چگونه را تجربه روشن می‌کند و به آن خواهیم پرداخت. اما شاید هنوز کسانی باشند که بپرسند چرا باید کتاب خواند؟ پاسخ این چرا خیلی روشن است. نخست آنکه ما فقط به مدد کتاب، می‌توانیم از پیشینه فرهنگی مکتوب بشر که بشر از ۳-۴ هزار سال سابقه دارد، آگاه شویم. دوم اینکه ما با همه معاصران خود مجاور یا از کار و بار و نتایج پژوهشهای آنان باخبر نیستیم. لذا دورافتادگی و جدامانندگی تاریخی و جغرافیایی را به امداد این وسیله معجزه آسا جبران می‌کنیم. کتاب حافظه جمعی و کتبی بشر است. اگر بر

اثر یک واقعه خارق العاده و غیر منتظره، مرکب کتابهای موجود در جهان محو شود، بشریت به بدویت چندین هزار سال پیش خود برمی گردد.

باری در پاسخ به این سؤال که چقدر باید کتاب خواند؟ باید گفت به قدر کافی! همانطور که در پاسخ این سؤال که چقدر باید کار کرد؟ چقدر باید خوابید؟ چقدر باید خورد؟ هم می توان همین جواب را داد. پاسخ عملی تر و تجربی تر این است که در زندگی امروز این ما نیستیم که تعیین می کنیم چقدر باید کتاب خواند، بلکه باید دید پس از انجام کار روزمره و وظایف اجتماعی و خانگی و خانوادگی چقدر وقت و دل و دماغ برای ما باقی می ماند، و از آنان مقدار، چه مقدارش را می توان صرف کتاب کرد. به قول حافظ هر وقت خوش که دست دهد مغنم شمار.

مسأله «چه باید خواند» را چنانکه گفته شد، ذوق و تجربه و تخصص حل می کند. در برابر سیل انتشارات بیشتر مسأله چه نباید خواند مطرح است؛ هنری میلر نویسنده بزرگ معاصر امریکایی (که اتفاقاً منتقد بی محابای شیوه زندگی سر به هوا و پر اسراف و مصرف امریکایی است) در کتابی که از تجربه های کتابخوانی و کتابشناسی خود نوشته است به هنر شگرفی اشاره می کند که همانا هنر کتاب نخواندن است. نه این هنر که نباید کتاب خواند - که خود ضایعه عظیمی است - بلکه این هنر که چه کتابهایی را نباید خواند.

نگارنده این سطور نیز که اصولاً کتابخوان فعال و در مجموع موفق نیست، گاه مانند بوتیمار در کنار انبوه کتابهای ناخوانده می ایستد و از بی اعتباری عمر و بی سوادماندگی خویش و ناخوانده مانده آنهمه کتاب اندوهگین می شود. بعد کتاب دیرمانده و ناخوانده کلاسیک یا نوینی را بیرون می کشد و تحت تأثیر

اسم و شهرت کتاب و مؤلف و اهمیت تاریخی یا ادبی یا موفقیتش در بازار کتاب و خوشفروزش از آب در آمدنش، آن را به هر زور و زحمتی می‌خواند و تازه در پایان این «ریاضت» درمی‌یابد که رودست خورده است و دریغ از راه دور و رنج بسیار.

بسیاری کتابها را فقط از روی شکل و بو، و به اصطلاح «وجنات» آنها باید فهمید که خواندنی نیستند. خیلی‌ها به جای آنکه مجذوب یک کتاب باشند. مرعوب اهمیت کلاسیک یا شهرت افواهی آن‌اند، و با آنکه به ذائقه خود آن را ناگوار می‌یابند، گرفتار رودر بایستی و ریای علمی - هنری یا اسنوبیسم می‌شوند، و بدون هیچ حظ روحی یا بهره علمی کتاب نامطبوع نامأکول را بزور فرو می‌دهند. فقط برای آنکه آن را خوانده باشند. برای هر کتاب علاوه بر پیشینه علمی و ادبی مناسب، سن مناسب، وقت مناسب، حال مناسب، خواننده مناسب هم وجود دارد. کتابی که با زور خوانده شود، هضم نشده و جذب نشده دفع می‌گردد. در زمانه‌ای که فراغت دیریاب و دشواریاب است و کتاب اعم از قدیم و جدید، از کلاسیک تا مدرن، اینهمه فراوان است و از سر و کول ما بالا می‌رود، چرا باید به زور کتاب خواند؟

یکی از دوستان نگارنده، در عالم کتابخوانی دو عادت حسنه دارد. یکی از یکی بهتر. نخست اینکه پا به پای انتشارات جدید پیش نمی‌رود و هیچ الزامی برای امروزین بودن مطبوعاتی افراطی نشان نمی‌دهد و برآن نیست که جدیدترین کتابها لزوماً بهترین کتابها هستند. دوم اینکه آزمون خوبی برای تشخیص کتاب خوب یا بد از نظر خودش دارد. می‌گوید وقتی که کتابی را برای خواندن به دست می‌گیرم، یک آمادگی باطنی دارم برای آنکه هر لحظه این

کتاب را، اگر ناخوانا و نامأکول از آب درآمد، به گوشه‌ای پرت کنم. این دیگر بستگی به هنر آن کتاب دارد که اگر چیزی بارش هست و جاذبه‌ای دارد مانع از این کار شود و همچنان در دست من باقی بماند!

یکی دیگر از عوارض رودربایستی در کاروبار کتابخوانی این است که گاهی خواننده‌ای چندانکه در کتاب - کتاب نامفهوم و بی بار - پیش می‌رود و حاصلی نمی‌یابد، همچنان دست از کوفتن آهن سرد، یا آب درهامون، بر نمی‌دارد. آقای ابوالحسن نجفی در بعضی از سخنرانی‌ها و مقالات خود، به این پدیده نیمه شایع، بویژه در مورد بعضی آثار ترجمه شده، اشاره کرده‌اند. و قریب به این مضمون را مطرح ساخته‌اند که بسیاری از خوانندگان این شبه کتابها و شبه ترجمه‌ها - که غالباً فقط ترجمه به خط فارسی است نه زبان فارسی! خود بالصراحه در نمی‌یابند که چیزی از آنها در نمی‌یابند، و بدون حضور قلب، انجام وظیفه یا بهتر بگویم رفع تکلیف می‌کنند. گویا فقط می‌خواهند آمار کتابهای خوانده شده خود را بالا ببرند. نگارنده این سطور هم مانند سایر اهل کتاب، سی - چهل کتاب، از این کتابهای نامفهوم و بندرت - مفهوم را، اعم از تألیف یا ترجمه، می‌شناسد. ولی اشاره و تصریح به عناوین آنها را جز در مقام نقد که این مقام نیست - درست نمی‌داند. شاید این کتابها نیز نیازهایی را برآورده می‌سازند، وگرنه نه ناشر پیدا می‌کردند نه خواننده.

باری کتاب خواندن، سیصد و شصت بند فاخر دارد، که هر یک از اهل کتاب، به دانش و بینش، به صرافت طبع یا به مدد تجربه بعضی از آنها را کشف کرده‌اند. علاوه بر چند بند نیمه فاخر که شرحش گذشت، به دو بند دیگر نیز اشاره می‌کنم. یکی از این دو یک شهرت بی‌اصل دیگر است که گروهی تصور



می‌کنند هر چه بیشتر کتاب بخوانند، بهتر است. یعنی دانشمندتر می‌شوند. در پایخ به این غلط مشهور باید گفت مهم این است که هر چه بهتر کتاب خوانده شود، و کتابهای هر چه بهتر، نه هر چه بیشتر. خیلی‌ها با پرخوانی فقط «امتلاء حافظه» و «سوء هاضمه فکری» پیدا می‌کنند. دانشمندترین آدمها، پرخوان‌ترین آدمها نیستند، و پرخوان‌ترین آدمها هم دانشمندترین آدمها نیستند. پرخوانی اگر هم برای دانشمند شدن لازم باشد، کافی نیست. هزار نکته باریکتر زمو اینجاست. البته کتابخوانهای پرخوان غالباً از روی فضل و فروتنی، به این کار روی می‌آورند، و نیز به خاطر حظ روحی که از خواندن می‌برند و اعجاب و استحسانی که نسبت به کتاب دارند.

این هم واقعیت مشهودی است که بعضی از پرخوانها وقتی که مؤلف می‌شوند و مقاله یا کتاب می‌نویسند، گویی خود حرفی برای گفتن ندارند، و فقط کارشان ترصیع و موزائیک سازی از اقوال و آراء دیگران است یعنی سرپای اثرشان استناد و اتکا به آثار این و آن است. گویی کامپیوتری را مأمور تحقیق و گردآوری مکانیکی اطلاعات کرده‌اند. بعضی‌ها هم هستند که این شیوه را تحسین می‌کنند و با عینیت‌گرایی علمی‌قرین می‌یابند. گول ظاهر را نباید خورد. علم بدون ابتکار و خلاقیت فردی - در جنب همکاری گروهی و ملی و جهانی - پیش نمی‌رود. در هر فصل از هر کتاب یا هر مقاله لزوماً باید حرف و مطلب نوی مطرح شود که اصالتاً تراوش اندیشه مؤلف آن باشد، و نه صنعت و مونتاژ و به اصطلاح ای. اچ. کار: استفاده از «چسب و قیچی». پس از رعایت این اصل، یعنی لزوم ابتکار، در بعضی موارد هست که باید سند یک قول و پشتوانه و پیشینه تاریخی - علمی آن روشن باشد که در این صورت نقل مأخذ و استناد به

آراء دیگران - که طبعاً فلسفه و منطق خاص خود را دارد - بلااشکال و لازم است.

کتابخوانان بطور کلی به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند: (۱) ژرفارو (۲) پهناارو. ژرفاروها به کم و گزیده خواندن علاقه دارند و وحدت گرا هستند. پهنااروها به بیشتر و گسترده تر خواندن و شیوه دایره المعارفی علاقه دارند و کثرت گرا هستند. هر کدام از این دو گروه دلایل عدیده‌ای در دفاع از سیره خود دارند. نگارند، این سطور به امر بین الامرین عقیده دارد، و بر آن است که بهتر است هر کتابخوانی با هر تخصصی که دارد، تا سی سالگی پهناارو باشد، و هر چه به دستش می‌رسد و برایش دندانگیر است به ویژه ادبیات بخواند، ولی از آن پس بر مبنای تجربه مطالعاتی که تا آن زمان می‌اندوزد، ژرفارو شود.

آخرین بند این مقاله درباره ضرورت تندخوانی است. کمبود فراغت، فراوانی انتشارات و نامعلوم بودن ارزش کتابهای جدید (یا کتابهایی که قدیمی است ولی جدیداً به دست ما می‌رسد) و فراوان بودن کتابهایی که ارزش یک بار خواندن را فاقدند، برآنمان می‌دارد که هم محتاط باشیم و هم قاطع و هم چابک. اگر ناگزیر از پرخوانی باشیم، لامحاله ناگزیر از تندخوانی هم هستیم. وگرنه پرخوان کندخوان قرینه کوسه ریش پهن است و بهتر است از یکی دو از عادت خود یا پرخوانی یا کندخوانی دست بردارد. عده بسیار معدودی از کتابها هستند که به بارها خواندن و آهسته خواندن و تأمل و تعمق می‌ارزند. بسیاری کتابها فقط به درد ورق زدن - که خود به کند و تند تقسیم می‌شود - می‌خورند. بعضی از کتابها را باید گزیده خوانی کرد. (معمولاً آثار غیر ادبی را، چرا که غالب آثار ادبی کلیت همبسته و یکپارچه‌ای دارند) و بخشها یا فصلهایی را که به علاقه

یا تخصص یا گم‌شده تحقیقی ما مربوط می‌شود خواند. کتابخوان چابک و حرفه‌ای کسی که است که به جای خوان کلمات، سطور را می‌خواند، شاید بتوان گفت در هر نگاه یا حرکت چشم نیم سطر را. وگرنه فرقی با غلط گیر و نمونه‌خوان چاپخانه چیست؟

اگر نویسنده‌ای گرفتار اطناب ممل و دراز نفسی بیحاصل باشد آیا باید خواننده برده وار، رشته‌ای بر گردن خود بیندازد و به دنبال او رهسپار شود؟ هرگز چنین کتابهایی باید جسته جسته یا بریده بریده خواند. چرا که بهتر است از ورطه اطناب ممل، خود را به ساحل ایجاز، حتی ایجاز مخل، بکشانیم. همانطور که سزای گرانفروش نخریدن است. سزای درازنویس هم نخواندن و با یک درجه تخفیف، بریده بریده خواندن است.

کتابهای نیم خورده و نیم خوانده هم از ددرسهای آشنای اهل کتاب است. به هر حال آدمیزاد کارها و طرحها و برنامه‌های ناتمام در اغلب حوزه‌های زندگی‌اش دارد. نیم خوانده ماندن کتابها همه اش از بوالهوسی و سر به هوایی و حواس پرتی کتابخوان نیست، و چنانکه گفته شد یک مقدارش به طبیعت و موضوع و ماهیت کتابها مربوط می‌شود. خیلی از کتابهای نیم خوانده در واقع زبان حالشان این است که ما را نباید خواند! اینجاست که باید این گونه کتابها را به دو دسته تقسیم کرد. نخست آنهایی که بر اثر دخالت عوامل مزاحم بیرونی ناتمام مانده‌اند و شخص به ادامه مطالعه آنها علاقه مند است - که باید پیگیری کرد و به سرانجامشان رساند. دوم آنهایی که عیب ذاتی داشته‌اند و ناخوانا بوده‌اند که باید از نیمه ضرر برگشت. یعنی به همان حال رهایشان کرد.

این سؤال و مسأله هم برای خیلی‌ها مطرح است که آیا می‌توان چند کتاب را در عرضی هم یا در موازات هم خواند؟ غالب کتابخوانها این تداخل و تعدد زوجات را نمی‌پسندند. عیب و حسن این شیوه معلوم است. حداکثر حسنش این است که تنوع در بردارد. ولی حداقل عیبش این است که در عمل به بعضی از این کتابها کم لطفی و بی‌وفایی می‌شود و در نیمه راه رها می‌شوند. اینها که گفته شد، قانون و قاعده مسلم و محرز نیست، بلکه اظهار نظر سلیقه‌ای و شخصی است و گرنه شیوه‌های کتابخوانی، و نیز چم و خم هنر کتاب‌نخوانی، به عدد انفس خلایق است.